



چوب و شیشه

تورا از شیشه می سازد، مرا از چوب می سازد
 خدا کارش درست است، این و آن را خوب می سازد
 تورا از سنگ می آرد برون، از قلب کوهستان
 مرا از بید خشکی در کنار چوب* می سازد
 در آتش می گدازد، تا تورا رنگی دگر بخشد
 به سوهان می تراشد تا مرا مطلوب می سازد
 تورا جامی که از شیر و عسل پر کرده دهقانش
 مرا بر روی خرمن برده، خرمنکوب می سازد
 تورا گلدان رنگینی که با یک لمس می افتد
 مرا - گرد سرت می چرخم و - جاروب می سازد
 تو از من می گریزی باز هم تا مصر رؤیاها
 مرا گرگی کنار خانه ی یعقوب می سازد
 مرا سر می دهد تا دشت های آتش و آهن
 و آخر در مصاف غمزه ای مغلوب می سازد

خدا در کار و بارش حکمتی دارد که پی در پی
 یکی را شیشه می سازد، یکی را چوب می سازد

(اسد ۱۳۸۴ مشهد)

*جوی



سیاهی در سیاهی

غمت در قلب من انبار مانده
 دلیل بی همی بسیار مانده
 سیاهی در سیاهی رخنه کرده
 و اندوهی که هی تکرار مانده
 درختستان ز تنهایی به چشمم
 بیابان تمام، انگار مانده
 کسی سطل زباله بر زمین ریخت
 و موری زیر آن آوار مانده
 طناب رخت در آن سوی دیوار
 و گنجشکی که سر بر دار مانده
 پرنده از کنار پنجره رفت
 و حسرت پشت آن دیوار مانده
 چه ها گفتمیم تا امروز اما
 گپی ناگفته ای انگار مانده
 شبی تاریک و سرد و در کنارم
 فقط ته مانده ی سیگار مانده
 ز خود گفتم ولی تا حرف آخر
 دو سه خمیازه ی کشدار مانده
 امیدی نیست اینجا ماندنم را
 کسی از زندگی بیزار مانده

عشق

عشق اینجا خسته از تکرار مرد
 عشق در هر لحظه اش صدبار مرد
 عشق چون لبخند در لب های من
 از دگر دیسی یک دیدار مرد
 عشق اینجا در گرفت و در گرفت
 عشق چون دود ته ی سیگار مرد
 عشق نام دیگری بر شعر بود
 عشق مرد و شعر هم بسیار مرد
 عشق از لبها چپاول گشت و رفت
 عاقبت در جنگ بوتیمار مرد
 در هجوم رنگ های روزگار
 کلک ها پژمرد و هم گیتار مرد

تذکره:

در شماره پیشین آشیان، غزلی از شاعر گرانمایه آقای احمدی عباب با مطلع «گفتی که زندگی را از سر گرفته مردم» به چاپ رسید که متأسفانه در اثر ناخوانا بودن فکس ارسالی ایشان این جمله که «این غزل تضمینی است بر یکی از غزلهای شاعر برجسته آقای سمیع حامد.» از قلم افتاده بود، که اینک با پوزش از خوانندگان محترم تصحیح می گردد. (آشیان)